

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۰۸ می ۲۰۱۲

## به جواب شبنامه نویس و افشای ماهیت پلید وی

یا

## توطئه انقیاد طلبان جبون و ننگنامه آنها

۳۲

به ادامه گذشته:

با اطلاع از مسأله تسلیم طلبی، بدون آن که ذره ای تغلل و یا دو دلی در خود راه داده و یا به برخورد های کاسبکارانه ای که بعد ها عده ای از مدعیان امروزی "مبارزه علیه تسلیم طلبی" نمودند، پناه ببرم به مشوره و موافقت شخص زنده یاد "رهبر" درفش مبارزه سالم علیه آن را برافراشته، انجام نکات آتی را در دستور روز قرار دادم:

۱- خلاف فیصله بقایای مرکزیت داخل کشور که نمی خواستند صفوف و اعضای سازمان از آن روند خاینانه اطلاع یابند تا نکند، ذهنیت شان نسبت به سازمان و رفقاء تغییر نماید، طرح و مبارزه همه جانبه علیه آن را از پُس پُس و صحبت های زیر لحافی بیرون کشیده، بحث آن را به هریک از حلقات سازمان- با وجودی که تعداد حلقات در آن زمان در پشاور زیاد نبود- انتقال دادم، خلاف اتهامات بقایای مرکزیت و تازه اندیشها در کل، که این روش را انتقام گیری این قلم از اعضای مرکزیت و رفقانی می دانستند که من با آنها اختلاف ایدئولوژیک داشتم، غرض من از انجام آن سیاست، ضمن آگاه ساختن اعضای سازمان از انحرافی که در گوشه ای از سازمان به وجود آمده بود و می توانست به قیمت حیات و بقای سازمان بینجامد، بالابردن سطح درک و برداشت رفقاء از پدیده تسلیم و چگونگی مبارزه در تمام ابعاد، علیه آن بود.

چه این قلم را اعتقاد بر آن بود و است که کتمان یک پدیده زشت و خاینانه اگر در کوتاه مدت، ذهن عده ای از رفقاء را آرام نگه می دارد اما در دراز مدت نه تنها اعتماد متقابل بین اعضاء و کادر ها، کادرها و رهبری، مردم عادی با سازمان، روابط متقابل نهاد های مبارزاتی دیگر را از بین می برد؛ بلکه اعضای همان سازمان و سازمانهای

دیگر را در مقابل هجوم آن میکروب و آفت اجتماعی بی‌دفاع گذاشته، توان مقابله با آن را افزایش نمی‌دهد. کاری که به تنهایی خودش کمتر از لغزیدن به چنان منجلاب هائی نمی‌باشد.

با حرکت از همین موضع است که امروز به خود حق می‌دهم تا از سازمانها و احزابی که آن روند خاینانه در درون تشکلات آنها گذشته از جا باز کردن و یا به اصطلاح "ضعف رفقاء" را وانمود ساختن، درست و حسابی ریشه دوانیده حتماً آنها را به انحلال رسمی سازمانهای شان و همکاری همه جانبه با دشمن میهن و مردم آن کشانیده بود، چه عکس‌العملی از خود نشان داده اند، چه کاری را انجام داده اند، آیا نمی‌شود گفت سکوت ننگین آنها در قبال آن رخدادها، کمتر از لغزیدن "پیکار" و "زکریا" در تداوم آن روند خاینانه مؤثر نبوده است.

در همین جا به عنوان یک بند معترضه باید بیفزایم، از آنجائی که در وجود حسین خابن و استفراغ بی‌مقدار وی صادق دنی، من کمترین سراغی از شرافت، وجدان و صداقت انقلابی سراغ ندارم تا آنها را مخاطب قرار دهم، به کس و یا کسانی که هنوز هم گول شارلوتان بازی‌های آنها را خورده اکنون از این قلم می‌خواهند تا با آنها برخورد سیاسی نمایم و با اطمینان دیر یا زود با گردن افکنده به اشتباهات شان اعتراف خواهند کرد، می‌پرسم:

آنها که شرف ندارند تا خود مخاطب من قرار گیرند، هرگاه آنها شما را نیز تهی از شرافت و وجدان انقلابی نساخته اند بدون آن که از تهمت زنی‌های آنها به هراس بیفتید، از آنها بپرسید که این مدعیان کاذب مبارزه علیه تسلیم طلبی، برای بار اول این جمله را از چه کسی شنیده اند، و هرگاه به غیر از این قلم و یا زنده‌یاد "رهبر" کس دیگری از آن روند خاینانه با آنها مطلبی در میان گذاشته است، می‌توانند بنویسند در تمام ماه‌ها و حتی بیش از یک سالی که آحاد سازمان در مقابله علیه آن روند خاینانه از جان خویش مایه گذاشتند، نقش و رول آنها در تمام وقت چه بوده است؟ به این بحث در آینده به صورت مفصل تماس خواهم گرفت.

۲- بادر نظر داشت آن که از یک جانب روابط سازمان با کوه‌دامن به علت شهادت زنده‌یاد "رفیق حکیم" قطع شده بود و از طرف دیگر خاد نیز در تشکیلات کابل در حد اعلائی آن نفوذ نموده بود، نفوذی که در برخی جهات قلع و قمع واحد‌های تشکیلاتی و گروه‌های عملیاتی چریکی و حتی لو رفتن مسئول عملیات چریک‌های شهری در شهر کابل را در پی داشت\* و رابطه رهبری خارج کشور با داخل نه تنها قطع شده بود بلکه بادر نظر داشت آن روابط نفوذی از کمترین اعتماد لازم برخوردار نبود، وظیفه دیگری که سرراه رفقای پشاور به خصوص این قلم وجود داشت، یافتن و تدارک آن چنان رابطه‌ای بود که از یک طرف خودش قابل اعتماد باشد و از طرف دیگر بتواند ما را به منزل مقصود برساند، این که برای یافتن چنین رابطه‌ای چه مقدار وقت و انرژی باید صرف می‌گردید و از چه طریقی باید اقدام صورت می‌گرفت، باشد سرچایش که نمی‌توان از آن به علت مخفی کاری یاد نمود.

۳- از جمع رفقاء و حتی دوستان جبهه‌ئی که در پشاور اقامت داشتند و می‌توانستند جهت مبارزه علیه آن روند خاینانه بسیج شوند، باید گروهی آماده می‌گردید تا با صلاحیت نامحدود عازم رفتن به افغانستان و کوه‌دامن شده، با قطع تمام روابط با دولت، خابنان را مجازات، سرسختان را تجرید و اشتباه کاران را دست بگیرند و با تکیه بر نیروی لایزال مردم و با دید روشن به نبرد آزادیخواهانه و ترقی‌پسندانه سازمان ادامه دهند، صرف نظر از این که آماده ساختن چنان گروهی آنها از افراد تقریباً "غیرمحاربی" که در پاکستان جمع شده بودند، کار ساده‌ای نبود و صرف نظر از آن که بدون ارتباط قایم کردن با کوه‌دامن به خصوص بخش‌های سالم آن، فرستادن چنین گروهی به چیزی بیشتر از حماقت می‌توانست تعبیر گردیده چه بسا گروهی اعزامی به عوض آن که در کوه‌دامن به انجام وظایف شان همت گمارند، خود در پلچرخی و یا زندانهای گلبدین در پاکستان به بند گرفتار آیند، مشکل دیگری که

سرراه فرستادن چنان گروهی می توانست وجود داشته باشد، دست خالی سازمان در پاکستان و فقدان اسلحه در آنجا بود.

۴- برای پیدا کردن اسلحه باید با یکی از جبهات سازمان در اطراف کابل تماس گرفته می شد، از آنها خواسته می شد که با وجود تمام مشکلاتی که خود دارند، سلاح شان را برای مدتی قرض داده در تسلیح گروه اعزامی مرکزیت همکاری نمایند. از برخی تدارکات خورد و ریزه دیگر که در همچو موارد بدانها نیاز احساس می شود و در برخی موارد از اهمیت خاصی برخوردار می گردند، می گذریم.

حل تمام مشکلات و تمهیداتی که در بالا از آن نام بردیم با کار خستگی ناپذیر رفقای که با این قلم تماس داشتند و یا هم با زنده یاد "رهبر" در تماس بودند. در بین گروهی که قرار بود عازم کوهدامن شود چند تن از تازه اندیشها نیز وجود داشت که بنا بر مخصصت های ایدئولوژیک بین این قلم و آنها، من از ایشان نه می توانستم به غرض شرکت در گروه دعوت نمایم و نه هم آنها حاضر بودند به دعوت من به چنین کاری دست یازند، از آن گذشته همان سه تن با مراجعه نزد زنده یاد "رهبر" و شکایت از این قلم که گویا ممکن است، قصد جان آنها را نمایم در عمل ثابت ساختند که به دعوت من تیره هم خورد نمی کردند تا چه رسد که به چنان مسافرت خطرناکی اقدام نمایند. شکایت آنها، پاسخ زنده یاد "رهبر" و تبصره خودم را می گذرام برای زمانی دیگر- چیزی کمتر از سه هفته وقت ما را گرفت، دقیقاً یک روز مانده به حرکت گروه که می بایست به طرف سرنوشت نامعلوم روان شود، آنهم در شرایطی که تمام موانع را از راه برداشته بودیم، رفقای ۱۴ معصوم از کوهدامن به پشاور رسیده، حرکت ما را با وجود تمام تدارکات معطل قرار داد.

نشستن پای صحبت تک تک رفقای ۱۴ معصوم با حوصله مندی انقلابی، گاهی به صورت انفرادی و زمانی هم به صورت جمعی آنهم در شرایط روانی که آنها قرار داشتند و همه چیز را خاتمه یافته تلقی نموده، نه تنها با آنهایی که در کوهدامن مانده بودند، با خشم و نفرت برخورد می کردند بلکه حتا در مقابل همدیگر نیز فراموش می کردند که اصل انتقاد و انتقاد از خود یک چیز است، فحاشی، کینه توزی و برخورد دشمنانه چیز دیگر؛ به جرأت می توانم بنویسم یکی از آن موارد خاصی بود که زنده یاد "رهبر" را از تمام ما همکارانش یک و سر گردن بلند تر می ساخت.

او که روز ها تمام کار و بارش شنیدن، تمام مطالبی بود که آنها در سینه داشتند و نمی خواست کوچکترین قضیه ای را به ارتباط واحد تشکیلاتی کوهدامن و روابط آن با مرکزیت سازمان و سایر واحد های تشکیلاتی ناشنیده بگذارد، باز هم باید تأکید نمایم با حوصله مندی که مانند آن در تاریخ جنبش چپ افغانستان به چشم این قلم نخورده، سر انجام از همه فقط یک سؤال را به تکرار می پرسید: چه باید کرد؟

خلاف همسویی ها و وحدت نظری که در تحلیل و تحلیل آن روند خاینانه تقریباً بین تمام افراد شامل ۱۴ معصوم با در نظر داشت اختلاف در سطح فهم هریک از رفقاء وجود داشت، وقتی چه باید کرد به میان می آمد، در حالی که برخی ها با اعتقاد راسخ به طرز دید صایب و انقلابی زنده یاد "رهبر" بسیار صریح می گفتند: ما سرباز سازمانیم، هر امری که سازمان نماید همان را عملی خواهیم نمود، در خطوط کلی خود بین افرادی که از سابق در پاکستان بودند، اعم از آنهایی که عزم سفر داشتند و یا هم آنهایی که همیشه حین آغاز مسافرت و یا هر عملی گاهی اختلاف ایدئولوژیک پیدا می نمایند و زمانی هم مرض "فلنج" آنها چنان "تور" می خورد که نباید هیچ گاهی حرف رفتن به گوش شان بخورد تا "خدا نخواست" فغان آنها از درد "فلنج" همسایه ها را از خواب بیدار نکند؛ و آنهایی که یا شامل

۱۴ معصوم بودند و یا هم بعد از آنها از کابل و کوه‌دامن به پشاور رسیده بودند، چند طرز برخورد، خود را متبازر نشان می‌داد.

عده ای از افراد من جمله تمام تازه اندیشان اگر در خفاء تمام آن مبارزه را بهانه ای می‌دانستند از طرف این قلم و زنده یاد "رهبر" به غرض کوبیدن رقبای سازمانی که منظور خود ایشان بود، به صورت علنی ابراز می‌داشتند که رابطه گیری یک چیز است و تسلیم طلبی چیز دیگر. نماینده این طرز تفکر که "شاکر" همان عضو مرکزیت بود که با دادن ۴ رأی سازمان را به این منجلاب کشانیده و بعد ها با حسین خاین در صدد ساختن وحدت کمونیستی بود، به صراحت اعلام می‌داشت که چیزی به نام تسلیم طلبی ملی و یا طبقاتی وجود ندارد.

دسته دوم کسانی بودند از کوه‌دامن، که بر مبنای خرده حساب های قبلی با "سخی"، "پیکار" و یا "انجنیر زکریا" در همان زمان موقعیت را جهت کشیدن یک انتقام دردناک از آنها مساعد دانسته، به چیزی کمتر از کشتن آن سه نفر قانع نبودند و فکر می‌نمودند با کشتن آنها تمام قضایا حل و دنیا گل و گلزار می‌گردد.

نظر سوم در این مسأله که شخص این قلم و زنده یاد "رهبر" نیز به نمایندگی از آن سخن می‌گفتیم، به رفقای منوط می‌شد که می‌گفتند:

۱ تسلیم طلبی یک واقعیت تاریخی است که وجود و عدم وجود آن به تأیید و یا رد ما تعلق ندارد.

۲ این روند به مثابه یک روند تاریخی نه یک شبه آغاز یافته و نه هم می‌شود یک شبه آن را خاتمه داد. این پدیده خاینانه همان طوری که دیالکتیک رشد خود را داشت، برای ریشه کن کردن آن نیز می‌باید با حوصله مندی کامل، نخست تمام ریشه های آن را یافت و بعداً همه را نابود کرد.

۳ معضله اگر در آغاز "سخی"، "پیکار" و "انجنیر زکریا" بود، امروز به خصوص بعد از برآمدن احتجاج آمیز رفقای ۱۴ معصوم اکثریت واحد های سازمان را در کوه‌دامن در خود غرق نموده، به صدها عضو و کادر توده ئی سازمان همین اکنون در آن منجلاب در حالی دست و پا می‌زنند، که هنوز هم فکر می‌کنند یک نفر سامانی هستند و برای آرمان "ساما" و آرمان رفقای شهید "ساما" من جمله زنده یاد "کلکانی" مرگ را پذیرا گردیده اند.

۴ ما نه می‌توانیم و نه هم اصولاً حق داریم، از بالای کوه خیرخانه و یا هم کوه صافی مردمی را که با اعتماد به کادر ها و رهبری سازمان به چنان منجلابی غلتیده اند، مخاطب قرار داده بگوئیم:

آی مردم! اینکار تسلیم طلبی است. از دشمن قطع رابطه کنید و رنه خاین هستید. چنین عملی شاید وجدان معذب برخی از روشنفکران خرده بورژوا را تسکین دهد، مگر به علاوه آن که نمی‌توان سودی از آن در مبارزه علیه تسلیم طلبی متصور بود، این درست همان چیز است که دشمن به امید نادانی ما، از ما توقع دارد. تا خود فرصت یافته در بطن و پناه استفاده از ناتوانی، فقر، جو رعب و کشتار حاکم از طرف باند گلبدین، به طرف توده ها رفته به آنها بگوید: "دیدید تروریست ها را که چگونه خود را نجات داده و شما را به علاوه آن که تنها گذاشتند، مهر بدنامی تاریخی را نیز بر جبین تان حک نمودند"

وقتی این مناقشات فکری مطرح بود، این که زنده یاد "رهبر" با سایر رفقاء چگونه بحث می‌نمود، شاید بتوان فشرده آن را در رساله وی زیر عنوان "تسلیم طلبی در قلمرو مبارزه و بقاء" یافت، مگر این قلم روی دلایل مشخصی با هر دو طرز دید دیگر اختلاف داشتم. چه به ارتباط طرز دید نفی آن، با صراحت بیان می‌داشتیم در عقب چنین طرز تفکری به علاوه آن که ممکن است افراد خوشبین و معتقد به سازمان آنها تا سرحد ایدئالیستی آن که سازمان را اشتباه ناپذیر می‌دانند، وجود داشته باشد، ممکن هم است که ایادی دشمن نیز در درون آنها رخنه نموده با نفی مطلق

پدیده تسلیم طلبی و بی ارزش جلوه دادن آن بخواهند این بند را برای همیشه برگردن "ساما" و "سامائی" ها بیندازند.

همچنین به ارتباط نظر دوم نیز باز هم می افزودم: در پهلوی آن که ممکن است کسانی به دفاع از این نظر برخیزند که با فکر محدود شان تصور می نمایند با کشتن آن سه نفر همه چیز خاتمه می یابد، لذا باید زود دست به کار شد و آن افراد را به قتل رسانید، ممکن هم است افرادی از دشمن که تا هنوز شناخته نشده اند و از شناخته شدن خود ترس دارند نیز وجود داشته باشد، که جهت حفظ خود می خواهند هرچه زود تر به حساب آن افراد رسیده شود.

از آن گذشته برداشت این قلم همیشه این بوده که انقلاب و مبارزه انقلابی مدرسه ای است که در آن یک عنصر انقلابی پرورش می یابد، عمل می کند، اعمال خود را ارزیابی می کند، اشتباهاتش را بیرون نویس نموده از آن می آموزد، در نتیجه مکتب انقلاب سلاح خانه نیست که هر جسمی داخل آن شد، از آن طرف بدون سر بیرون کشیده شود. عکس آن انقلاب مدرسه ای است که در آن عنصر انقلابی، پرورش می یابد، از خطاهای خود می آموزد، با انتقاد و انتقاد از خود، خود را چنان آبدیده می سازد، تو گوئی این همان فرد اولی نیست کسی دیگری به شکل وی از پولاد ناب ساخته شده است.

از آن گذشته، در آن موقعیت تنها یک موضع گیری سیاسی مطرح نبود که گفته می شد بد است بلکه باید مسؤلیت سازمان را در قبال حفظ جان و ناموس صد ها عضو و هوادار و هزاران باشندۀ آن مناطق نیز در نظر گرفته، با تغییر ساختار تشکیلاتی، برای کار در آینده به اشکال و شیوه های دیگر نیز بذر افشانی صورت می گرفت. و این همان کارهائست که در همان زمان سازمان زیر نظر مستقیم شخص زنده یاد "رهبر" انجام داد. نا گفته نماند در تمام این مراحل که دشوار ترین مراحل مبارزه علیه تسلیم طلبی ملی بود، از منادیان کاذب امروزی تسلیم طلبی هیچ گونه سراغی گرفته نمی شد، آنها زمانی به اصطلاح ندای مبارزه علیه تسلیم طلبی را بلند نمودند که مبارزه علیه آن بار آورده، به مثابه نخستین گام عملی بعد از تدارک های لازم، رفقای کلکان با تصفیه جسدی خاینان و عوامل دولت دست نشانده به کوه صافی پناه بردند. دقیقاً بعد از آن زمان است که برای بار اول حسین خاین حضور خویش را در این زمینه اعلام داشته تلاش نمود، تا آن مبارزه از مجرای اصلی آن منحرف نماید. - بعداً به نقش حسین خاین و باندش جداگانه روشنی انداخته خواهد شد.

این که دیگران در مورد این روند های مختلف چگونه قضاوت می نمایند، چون با تأسف در عمل از کسی و یا نهادی چیزی ندیده ام نمی خواهم در موردش قضاوت نمایم، هر آنگاهی که تجربه عملی خود را نیز به بحث گذاشتند، می شود در باره اش قضاوت نمود، مگر به ارتباط خط حرکی مبارزاتی که سازمان همان زمان اتخاذ نموده بود، و بعد از ماه ها مبارزه حاد، خطیر و خونین با اعلام عملیات "یامرگ یا آزادی" میوه آن را چید و در جریان آن گذشته از افراد علاقه داری "کلکان" به ده ها و صد ها نفر از اعضاء و هواداران سازمان را از قریه های "آغا سرای"، "زمین اوغور"، "لچکان"، "سی او"، "گذر"، "بابه قشقار"، ولسوالی "قره باغ"، ولسوالی "شکرده"، علاقه داری "استالف" و ده ها قریه دیگر در یک ضربت آنهم با در نظر داشت تغییر شکل کار و تضمین ادامه کاری از ننگ تسلیم طلبی بیرون کشیده با مجازات خاینان، تجرید سرسختان به افراد و اعضاء اشتباه کار سازمان فرصت دوباره سازی و انتقاد از خود را در عمل مساعد ساخت، یکی از آن تجارب گرانبهایست که نه تنها در جنبش چپ افغانستان بلکه در جنبش چپ منطقه نمونه های آن دیده نشده و می باید از آن آموخت.

یکی از دلایلی که حسین خاین و استفراغ متعفن وی صادق دنی را وادار می سازد تا علیه چنین روند پیروزمندی به بهتان زنی، دروغ پراکنی و تحریف واقعیت ها پردازند، اهمیت تئوریک این قضیه است در سطح عام جنبش

کمونیستی بین المللی. زیرا خلاف انشای چرند نامه های این مزدوران بی مقدار روس و نوکران زرخرید انجو باز امپریالیزم، آنهائی که دغدغه پیشبرد امر انقلاب را در سر دارند، به این تجارب "ساما" سخت به دیده قدر نگریده و به احترام آن از ادای احترام به "ساما" دریغ نورزیده اند. اینک بعد از توضیحات مختصری که در مورد "کام نهنگ" داده شد، جا دارد دوباره برگردیم به کوه صافی و مطلب ما را ادامه دهیم:

ادامه دارد

#### \* یادداشت:

به دنبال ضربت خوردن مرکزیت سازمان در اسد سال ۱۳۶۰ و نفوذ گسترده خاد در درون تشکیلات کابل، خانه تیمی زنده یاد رفیق "حلیم" مسؤل چریکهای شهری شهر کابل که یکی از اسطوره های مبارزاتی بود، واقع در خیر خانه لو رفته، ابتداء از طرف خاد و بعد تر از طرف نیروهای ضربت وزارت امنیت مورد تهاجم گسترده قرار گرفت.

زنده یاد "حلیم" که در آن موقع با زنده یاد "سعید" برادر زنده یاد "حسین طغیان" و یگ تن از رفقای دیگر، در خانه بودند وقتی متوجه می شوند که خانه محاصره شده و از طرف نیروهای مهاجم از آنها خواسته می شود تا سلاح شان را زمین گذاشته، بره وار از خانه بیرون شده خود را تسلیم نیروهای امنیتی نمایند، همان طوری که پیشکسوتان "ساما" بار ها در عمل آن را به اثبات رسانیده بودند، که وقتی کسی اسلحه گرفت آن را به غرض زمین گذاشتن نمی گیرد، بلکه با آن سینه دشمن را می شکافد، فرمان جبارانه مزدوران روس را با رگبار گلوله پاسخ گفته، برای بیش از ۷ ساعت، یعنی تا نزدیکی های شام با آن نبرد نابرابر ادامه داد. نبردی که در یک طرف دولت مزدور به دلیری تمام پیمان وارسا و طرف دیگر آن سه چریک از گذشته "ساما" اخذ موقعیت نموده بودند. به دنبال به خون خفتن آن رفیقی که چون اسم وی را نمی دانم و می توانم از وی به نام "جانباز گمنام ساما" قدردانی نمایم، دو رفیق دیگر یعنی "حلیم" و "سعید" بعد از آن که تا آخرین مرمی های شان سینه دشمن را شکافتند وقتی مرمی های شان تمام شد، با تهوری وصف ناپذیری و در حالی که دیگر مرمی در تفنگهای شکسته شان نمانده بود، چنان عمل نمودند که گویا می خواهند با صاف ساختن جلو روی، فرار نمایند. بزدلان خادی و نیروی ضربت وزارت امنیت که نمی دانستند آن دوشیر ژبان بعد از ختم مرمی آگاهانه خود را در تیر رس قرار داده اند تا زنده به دست دشمن اسیر نگردند، از ترس جان آنها را در محراق آتش تفنگهای شان قرار داده، تن هریک را با بیشتر از ده ها مرمی سوراخ سوراخ نمودند.

طبق گفته یک تن از باشندگان محل که چندی بعد برای یکی از رفقاء جریان را با تمام آب و تاب و با برداشت حماسی و اسطوره ئی نقل کرده بود، وقتی اعضای خاد و نیروی ضربت وزارت امنیت آنها را به خاک افکنده بودند و بعد از آن که بیش از یک ساعت جرأت نمی کردند تا به اجساد آنها نزدیک شوند، وقتی سرانجام با یک وسیله نقلیه اجساد را اندکی کش کرده و مطمئن شده بودند که آنها نارنجک های انفجاری با خود نداشته اند، به اجساد نزدیک شده و وقتی تفنگهای شکسته و خالی آنها را مشاهده نموده بودند، خشم شان را از این که قادر نشده بودند، دو تن انسان بی سلاح را زنده دستگیر نمایند، با لگد زدن به اجساد و دشنام دادن به آنها تبارز داده بودند.

زنده یاد "حليم" و "سعید" با این عمل شان نه تنها خود را جاودانه تاریخ ساختند بلکه به تمام باشندگان و همسایگان که تا آن زمان از آن دو جوان نجیب و سرخم هیچ گونه عمل خلافی ندیده بودند، فهماندند که می شود همه کس وطن پرست و اسطوره ساز گردد، حتا آنهایی که به نظر انسان های عادی و ضعیفی به نظر می خورند.